



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۰/۲۸

مومند محمد داؤد

نگاهی به انتقادات بناغلی سیستمی در مورد غبار

در زمانیکه غبار در زندان بسر میبرد، ببرک نیز بخاطر اندیشه های شوروی پرستانه اش، چند سالی به زندان رفت، غبار بعد از رهایی از زندان که میگویند در زمینه توبه نامه ای را امضاء کرد، به حکومت شاه محمود خان غازی چنان تقرب حاصل نمود، که شخص صدراعظم در انتخابات دوره هفت شوری علنی به غبار رأی داد، ولی آنچه مایه تعجب فراوان است ادعا و هجو غبار در مورد شخصیت و ماهیت سیاسی ببرک کارمل است که همیشه ادعا مینمود که دولت، ببرک را بمنظور جاسوسی به زندان فرستاده بود، ولی در دهه دیموکراسی، غبار انقلابی مدت شش ماه در خانه ببرک کارمل در کنار وی و همه سران شوروی پرست چپگرا با فرزند برومندش، میر حشمت خلیل غبار به منظور و امید همگون ساختن نظریات شان، به میز مذاکره و مشاجره نشست، ولی حریف یعنی ببرک، زیرک تر از آن بود که غبار او را مسحور دانش و سحر و افسون، تجربه و قدرت منطقه خود سازد، مذاکرات به وفق و مراد و آرزوی غبار منتج به نتیجه نگردید و غبار مغلوب مذاکرات، چاره ای نداشت جز اینکه میدان را به حریف خویش یعنی ببرک رها داده بعد از شکست و ناکامی مشاجره و منطقه شش ماهه اش بمنظور تفاهم، خود را در عالم تجرید یافت. سوال من خدمت غبار دوستان و غبار پرستان این است که:

یک: در صورتیکه غبار همیشه جار میزد که ببرک جاسوس است چطور و به کدام منطق ساده، حاضر شد مدت شش ماه با ببرک جاسوس و شوروی پرستان و مزدوران کی، جی، بی، یک جا در خانه ببرک به میز مذاکره بنشیند؟

دو: غبار به حیث یک مؤرخ و دانشمند توانا که راجع به تاریخ کشور کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را نوشت و از وقایع تاریخی و شخصیت های مؤثر در تاریخ کشور اطلاعات دقیقی بدست داشت، چطور در مورد ماهیت نوکران و مزدوران شوروی و در رأس، ببرک کارمل چنان خود را بی خبر انداخت و از قضاوت و داوری تاریخ نهرا سید، و بیشرمانه به امید حصول زعامت آن گروپ، با ایشان بمنظور ایجاد تفاهم، شش ماه را به میز مذاکره سپری نمود؟!

سه: احمقانه خواهد بود کسی ادعا نماید که غبار مانند سردار صاحب داؤد خان که به استناد استاد گرانقدر محمد نعیم عزیز، از ماهیت کودتاچیان اطلاع نداشت، از ماهیت اعضای حزب دیموکراتیک و شوروی پرستان، بی خبر بوده باشد، این خیال است و محال است و جنون.

چهار: در صورتیکه غبار به حیث یک مؤرخ و محقق و دانشمند متبحر و شخصیت بسیار آگاه و فعال داخل بوده، در سیاست صد سال اخیر کشور به منظور یک تفاهم باز هم در کنار شوروی پرستان، به میز مذاکره می نشیند، دلیل آفتابی ای است که وی یک مشروطه خواه ملیگرای سابق نه بوده، بلکه یک غبار نو و چپگرای خط ماسکو می باشد.

پنج: آیا ممکن است تصور نمود شخصیت های دیگر ملیگرای کشور مانند استاد پژواک، دوکتور علی احمد خان پوپل، داکتر عبدالصمد حامد و یا دیگر شخصیت های ملی، این ذلت را قبول میکردند که حتی ولو برای یک روز هم بوده باشد، بخانه ببرک بروند و با او روی مسایل سیاسی و سازمانی صحبت کنند؟ این تصور، خیال است و محال است و جنون!

بدون شک: **کبوتر با کبوتر باز با باز** **کند همجنس با همجنس پرواز**

گرچه سوالات و توضیحات فوق الذکر کفایت میکند که در مورد شخصیت سیاسی غبار به یک نظر منطقی، روشن و قاطع رسید ولی باز هم در سلسله نظریات علامه حبیبی و استاد محمد عزیز نعیم در مورد غبار، که ایشان بدیاری حق پیوسته اند، خواستم نظریاتی را در زمینه از یک مؤرخ دیگر و ملهم از افکار و عقاید شخصیت های علمی فوق الذکر، یعنی شاغلی اعظم سیستانی که تا هنوز خوشبختانه در قید حیات هستند و در صورت نجوا، قادر به دفاع از مدعیات خود خواهند بود، خدمت هموطنان عزیز به عنوان، و به منظور درک بیشتر حقایق و تفریق حق از باطل تقدیم نمایم، خاصاً کسانی که در مورد شخصیت سیاسی غبار الف به جگر ندارند ولی باز هم بر علیه یا بر له، خود را در مقام عقل کل یا در حقیقت «**لوده تویی**» قرار داده با صدور شعارهای بی مورد و گفتار های جزمی و نا مفهوم، تظاهر به تفلسف و تبجر مینمایند؛ تا در ادعا و گپ پرانی از دیگران عقب نمانده و احساس کهنتری و نادانی نکنند.

شاغلی اعظم سیستانی تحت عنوان «**یک نگاه انتقادی بر جلد اول و دوم غبار**» به تألیف یک رساله دست یازیده است که من صرف منتخباتی از آن را به شکل فشرده و به مصداق کلام از هر چمن سمنی، خدمت هم وطنان عزیز و قاریین گرام به عرض میرسانم، نا گفته نماند که به عقیده من شاغلی سیستانی درین کنکاش، با احتراز از افراط و تفریط، موضعی را اختیار نموده که با معیار های حق پسندی در تعاضد و تباین قرار نداشته باشد، شاغلی سیستانی مینویسد: ((از مطالعه جلد دوم غبار بر می آید که مرحومی با همه خرد و دانش وبا همه مبارزات سیاسی اش، آدم بی کینه و بی عقده نبوده است. حتی چنان مینماید که غبار، جلد دوم خود را بمنظور انتقام کشی از نادر شاه و خانواده او به نگارش گرفته است، با در نظر داشت مخالفت شدید غبار که در جلد دوم کتابش همه جا نادر خان را به نام حکمران مینامد، خواننده میتواند هدف کلام غبار را درک کند. مگر واقعیت این است که جنرال نادر خان خودش قلعه "تل" را زیر ضربات آتش توپ خانه قرار داد و با آتش زدن مهمات قلعه تل، توانست انگلیس ها را به شدت پریشان و تحت فشار قرار بدهد، همین ضربات توپ خانه افغان ها، در جنگ تل و وانه و پیوار در وزیرستان سبب شد که انگلیس ها را از حمله بر جلال آباد منصرف و مجبور به متارکه جنگ و حاضر به مذاکره ساخت.

به نظر میرسد که به طور کلی علاقه مندان غبار تصور میکنند که تاریخ دو جلدی غبار، یگانه تاریخ و جامع ترین تاریخ کشور و در یک کلام «**خاتم التواریخ**» است و نباید در مورد محتوی و صحت و ثقم مطالب آن،

حرفی زده شود و اگر حرفی زده شود، مثل این است که به مقدسات شان توهینی صورت گرفته باشد و ناراحت میشوند و ممکن ناسزا هم بگویند، حشمت خلیل غبار کتاب پدرش را اولین تاریخ علمی افغانستان خوانده و بقیه را تاریخ های اقتباسی نامیده است. غبار در جلد اول تاریخ خود، به استثنای مطالبی که از سراج الاخبار نقل کرده و یا اسنادی را که از آرشیف محمد صادق مجددی اقتباس نموده، بقیه در سراسر کتاب از نشان دادن مأخذ خود صرف نظر کرده و به ندرت در بعضی از فصول کتاب به منبع خود اشاره میکند. قسمت بیشتر مطالبی که غبار در مورد حوادث قرن نوزده افغانستان در جلد اول تاریخ خود متذکر شده است، مأخوذ از کتاب سراج التواریخ، فیض محمد کاتب هزاره است. عیب کتاب غبار درین است که غبار نتوانسته و یا نخواسته مطالب و موضوعات مطروحه در کتاب خود را مستند به مدارک و منابعی بنماید که در دسترس استفاده اش قرار داشت، پس در برخی موارد سوال پیدا میشود که مرحوم غبار این و یا آن مطلب را به اساس کدام و چه سندی میگوید؟ که چنین یا چنان بوده است و چون منبع روایتش نشان نمیدهد، لذا درجه اعتبار و باور انسان طبعاً به برخی مسائل و بخصوص احصائیه ها و ارقام کاهش می یابد و غبار به استثنای چند مورد در سراسر کتاب از نشان دادن مأخذ خود صرف نظر کرده است.

غبار از مرز مشروطه خواهی پا فراتر گذاشته و افکار چپی را پذیرفته بود. و اگر این ایده را پذیرفته نمیبود، ضرورتی نداشت تا به وسیله جریده «وطن»، اندیشه هایی را مطرح کند که نهضت های سیاسی چپی، پپرو خط فکری ماسکو یا خط پکن آن را در سال های بعد تر مطرح میکردند. «توضیحات صریح شاغلی استاد سیستانی نشان میدهد که غبار اولین الهام دهنده و ترویج کننده ایدیالوژی مارکسیست در کشور است - مومند».

نکته دیگر، تبارز کدورت ها و عقده های شخصی یا سیاسی مؤلف است، که آن را با الفاظ و کلمات ستیزه جویانه و تحقیر آمیز در حق رجال دولتی و شخصیت های علمی و فرهنگی کشور بروز داده است.

نکته قابل توجه و مهم در جلد دوم تاریخ غبار این است که در سراسر کتاب، هیچ شخصیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دیگر کشور، مانند خود غبار، نمی درخشد و شخص غبار یکه تاز میدان مبارزه با رژیم بر سر اقتدار است، از سایر مبارزان و زندانیان سیاسی جز تذکر نامی، هیچگونه تعریف و توصیفی به عمل نیامده است. برخی از آنان بعد از رهایی غبار از زندان، در زندان مانده بودند، مثل سرور جویا، برات علی تاج و فتح محمد میرزاد و دیگران. «رهایی غبار قبل از دیگران، در آن وقت، شایعه اینکه غبار توبه نامه داده، یک شک طبیعی در ذهن مردم بود-مومند». چنانکه سرور جویا و دیگران بعد از رهایی غبار و مقاومت شان در برابر عمال دولتی گواه صادقی است که ایشان در مبارزه بر ضد استبداد از غبار چندین گام جلو بودند، جویا تا دم مرگ حاضر نشد با نوشتن یک پرزه خط ندامت، از سیاست، خود را از زندان نجات دهد.

جعل تاریخی: مرحوم غبار یک نوشته بسیار عالی و شاهکار ادبی یکی از نویسندگان ایرانی را از کتاب «گل های که در جهنم میرویند» به قلم محمود مسعود، در کتاب تاریخ خود، آن شاهکار ادبی را بنام خسربره خود «محمد یعقوب کندک مشر» که گویا از زندان آن را به غبار فرستاده است ثبت تاریخ خود نموده است»)). ختم منتخبات من، از رساله استاد سیستانی.

تبصره: سرقت ادبی غبار از کتاب یک نویسنده، آنهم ایرانی که شاغلی سیستانی آن را «جعل تاریخی» عنوان داده است، واقعا نه تنها یک عمل شوم و ذلیل و سخیف و شرم آور غبار به شمار میرود بلکه این جعل و سرقت

ادبی اهانت به تمام روشن فکران و مبارزان ملی و حیثیت مردم و کشور ماست، سرقت ادبی آنهم از یک نویسنده ایرانی! مقام غبار را فوق العاده پایین می آورد، غبار با این سرقت ادبی خود، غرور ملی مردم ما را در مقابل ایرانیان، لگد مال میسازد، ایرانیانی که تاریخ و فرهنگ ما را جزء لایتجزای تاریخ و فرهنگ ایران میدانند. آیا غبار پرستان و ستمی های که مقام غبار را به احمد شاه بابا مساوی و معادل میدانند، جوابی در زمینه دارند؟ پیامبر سیاسی تاریخ کشور ما یعنی لوی احمد شاه بابا میفرماید:

چی دهند دملکو فتحه می نصیب شوه اوس ایران لره په توغ په نغاره خُم

جای تأسف، است که سارق ادبی ما، جهاد برحق احمد شاه بابا را در مقابل حریفان تاریخی سک ها و غیره شکست خوردگان، بباد تمسخر میگیرد.

پایان

